

فهرست مطالب

۱۱ نخستین نقطه
۲۳ باغ ترس
۳۶ نخستین طراخی
۴۷ بُراده‌های نور
۵۰ مرگ خواهر شیشه‌ای
۶۱ مادر بزرگ قفقازی و تحلیل روانکاوانه‌اش
۷۰ گُل عشق در کویر
۷۴ سالهای نوجوانی
۸۱ دکتر مصدق و ۲۸ مرداد
۸۳ دانشجوی کُند و خجول
۸۹ خواهر و من طی دوران تحصیل در پاریس
۹۵ نخستین نمایشگاه
۹۶ دختر همسایه
۹۸ دیدار با تاریخ
۱۰۴ مرگ پدر بزرگ قفقازی
۱۰۷ سالهای شور و سرکشی
۱۰۹ دیدار با «ژان کوکتو»

بقالی، من و سفیر ۱۱۲

محاسن بی‌پولی ۱۱۵

«برتا» و آزمون هوشیاری برتر ۱۱۸

دیدار با «سالوآئر دالی» ۱۲۷

جعبه‌ی چهارگوش و پیانوی فروش رفته! ۱۳۰

بخت نیک، طالع سعد ۱۳۷

بی‌ینال ونیز ۱۹۶۸ ۱۵۵

شاعر چشم‌کهربایی ۱۵۹

سرمه‌ی ناز ۱۶۲

نمایشگاه انستیتو گوته ۱۹۷۳ ۱۷۳

کارگردان نجار و بوم‌ساز ۱۸۱

«توگوسزی» ۱۸۳

دوستان باصفایم ۱۸۵

دیدار با «آندره مالرو» ۱۸۷

واژه‌های سکوت ۱۹۱

نمایشگاه در کشور نقاشان ۱۹۴

بسته شدن چشمان نافذ پدر ۲۱۲

پرواز پرویزم ۲۱۵

استاد خانلری و مجله‌ی «سُخن» ۲۳۵

از دست دادن هوشنگ، عزیزترین دوست ۲۳۸

تک درخت بیابان ۲۴۲

نمایشگاه سازمان ملل متحد ۱۹۹۴ ۲۴۹

نمایشگاه‌ها و فعالیت‌های هنری ایران دزدی ۲۵۹

در فاصله‌ی دو نقطه ۲۶۳

بیرون از فاصله‌ی دو نقطه ۲۷۹

تالار آینه ۲۸۳

نمی‌نگرند بلکه با چشم دل لمس می‌کنند.

من سه شنبه ۱۱ شهریورماه سال ۱۳۱۵ شب هنگام در خانه‌ی بزرگ

آباجدادی در شهر مشهد به دنیا آمدم.

از مادر سخت زاده شدم. قابله‌ای که به مدّت چهل و هشت ساعت درگیر

این تولّد گُند و دردناک شده بود، آن چنان از جان خودش مایه گذاشت و عرق

ریخت که دچار سینه‌پهلوی شدیدی شد و چند روز بعد از تولّد من، چشم از جهان

فرو بست.

خانواده‌ی پدری، نسل در نسل از بازرگانان صاحب نام خراسان بودند و

خانواده‌ی مادری، از بازرگانان قفقاز که در اوایل انقلاب روسیه به ایران مهاجرت

کرده بودند. این دو خانواده همسایه بودند، یکی سرکوچه‌ی قُنسولگری و دیگری

در انتهای همین کوچه.

روابط این دو خانواده به خاطر تفاوت فرهنگها و سُننها چندان حسنه نبود.

به نام خدا

نخستین نقطه

آیا این جهان هستی در مسیر نامساوی منشور دیدگان متفاوت به نظر می‌آید؟! نخستین نگاه من با چشمان لوچی بود که زوایای دید آن هرگز مساوی نخواهند شد!

ولی امروز می‌دانم که انسانها آنچه را مهمّ است، از مسیر منشور دیدگان نمی‌نگرند بلکه با چشم دل لمس می‌کنند.

من سه شنبه ۱۱ شهریورماه سال ۱۳۱۵ شب هنگام در خانه‌ی بزرگ آباجدادی در شهر مشهد به دنیا آمدم.

از مادر سخت زاده شدم. قابله‌ای که به مدّت چهل و هشت ساعت درگیر این تولّد گُند و دردناک شده بود، آن چنان از جان خودش مایه گذاشت و عرق ریخت که دچار سینه‌پهلوی شدیدی شد و چند روز بعد از تولّد من، چشم از جهان فرو بست.

خانواده‌ی پدری، نسل در نسل از بازرگانان صاحب نام خراسان بودند و خانواده‌ی مادری، از بازرگانان قفقاز که در اوایل انقلاب روسیه به ایران مهاجرت کرده بودند. این دو خانواده همسایه بودند، یکی سرکوچه‌ی قُنسولگری و دیگری در انتهای همین کوچه.

روابط این دو خانواده به خاطر تفاوت فرهنگها و سُننها چندان حسنه نبود.